



سال ۳

اول اسفندار ماه یزدگردی ۱۲۹۲ شمسی

شماره ۴

۲۰ رجب ۱۳۴۲ هجری = ۲۵ دلو ۱۳۰۳ = ۱۵ فوریه ۱۹۲۵

قیمت اجتماعی

خطابه

سید جمال الدین اسد آبادی در تعلیم و تعلم

نقل از تاریخ زندگانی سید جمال الدین افغانی تألیف صفات اله اسد آبادی که در جزو انتشارات ایران شهر چاپ خواهد شد.

این خطابه را سید بتاریخ هشتم نومبر ۱۸۷۲ روز پنجشنبه در تالار آلبرت هال کلکته القا فرموده اند

[من بسیار تعجب میکنم ازین پرنسپل (۱) که چرا این گونه

(۱) پرنسپل بزبان انگلیسی مسدیر مدرسه و یا مسدیر اداره را میگویند. درینجا مقصود سید گویا مسدیر مدرسه آلبرت هال باشد که معلم فلسفه هم بوده است ولی معلوم نیست که چه خلاف عهدی ازو سر زده که سید در مقدمه خطابه مجبور بذکر آن شده است. از ارباب اطلاع خواهشمندیم هرکس بدان وقوف دارد برای ما بنویسد - ایران شهر

خلاف عهد از ایشان سرزند زیرا اینکه ایشان معلم فلسفه است و فلسفه موجب درستی و تعدیل اخلاق و سبب مدنیت عالم است پس کسیکه معلم فلسفه بوده باشد لازم است او را که جمیع حدود عالم انسانی را مراعات کند نه آنکه کارهاییکه مخالف قانون انسانیت است ازو سرزند حقیقت این عهد شکنی پرنسپل مخالف شرف انسانی و منافی رتبه علم و فلسفه است.]

یتوانم که مسرت خود را ظاهر بکنم که اینقدر جوانان هندی نژاد اینجا نشسته اند و همه بحلیه فضل و کمال آراسته و در تحصیل علم جد و جهد مینمایند و البته باید از دیدن نونهالان هند بسیار خوش بشوم بجهت اینکه اینها نهالهای آن هندی هستند که مهد انسانیت و گهواره آدمیت است و انسانیت از هندوستان بهمه عالم نشر شده است و این جوانان از همان زمین هستند که اول دایره معدل النهار در آنجا معین شده است و ایشان از همان ملک هستند که منطقه البروج را از معدل النهار آن تعیین کردند و هر کس را معلوم است که تعیین این دو دایره نمیشود تا آنکه در هندسه کمال حاصل نشود. پس میتوانیم بگوئیم که مخترع علم حساب و هندسه هندیان بودند. به بین که ارقام هندیه از اینجا در عرب و از آنجا در یورپ منتقل گردیده است و این جوانان اولاد همان سر زمین هستند که جمیع قوانین و آداب عالم از آنجا گرفته شده است. اگر کسی بخوبی ملاحظه کند خواهد دید که « کود روما » [مجموعه قوانین ملت روم] که مادر همه کودهای فرنگ است از چهار بید و شاستر (۲) گرفته است. و در افکار ادبیه و در شعرهای رائق و خیالات



(۲) بید = ودا و شاستر = تفسیر که عبارت از کتاب دینی هند باشد.

عاليه، يونانيتها شاگرد اينها بودند. يك شاگرد ايشان كه فيثاغورس يعنى «بتها كورس» بوده است در يونان سبب نشر علوم و معارف شده است حتى بدرجه رسيد كه قول او را كالوحي المنزل من السماء قبول مينمودند بلا دليل. و در افكار فلسفيه بدرجه اعلى رسيده بودند. خاك هند همان خاك است و هوا همان هوا و اين جوانانيكه اينجا حاضر هستند ثمره همان آب و خاك و هوا هستند. پس من بسيار خوشنود هستم كه ايشان بعد خواب دراز متنبه شده ارث خود را استرجاع مينمايند و ميوه‌هاى درخت خود را مى‌چينند. اكنون ما ميخواهيم كه در علم و تعليم سخن برانيم. و ليكن چه بسيار مشكل است در علم سخن راندن. علم را حد و پايانى نيست و محسنات علم را اندازه و نهايتى نى و اين افكار، متناهي است نمیتواند كه بر آن غير متناهي احاطه نمايد. و ديگر آنكه در بيان علم و شرف آن هزارها فصحا و هزارها بلغا و هزارها حكما افكار خود را بيان کرده‌اند. پس چه بسيار دشوار است كه در اينجا شخصى سخن نوى براند ولكن با وجود اين طبيعت قبول نميكند كه فضيلت او را بيان نكنم پس ميگوئيم كه اگر كسى غور كند خواهد دانست كه سلطان عالم علم است و بغير علم نه پادشاهى بوده است و نه هست و نه خواهد بود. اگر نظر كنيم بر فاتحين گلدانيان چون سميراميس و غير آن كه تا حدود تاتار و هند رسيده بودند، آن فاتحين گلدانيان نبودند بلكه فى الحقيقت علم و دانش بود. و مصريان كه ممالك خود را و سعت دادند و رامسيس ثانى از ايشان كه او را سوساستريس ميگويند تا ميسوپوتاميا [بين النهرين] بروايتى و تا هند بروايتى ديگر بسط ملك خود را داد، آن مصريان نبودند بلكه علم بود. فيقيان كه با كشتيهاى خرد خرد، رفته جزائر بریتش و بلاد هسپانيه [اسپانى] و پورتگال

و یونان را مستعمرات خود کردند، حقیقتاً آنها فنیقیان نبودند بلکه علم بود که اینگونه بسط ید قدرت خود را نموده بود. اسکندر هرگز از یونان به هندوستان نیامد و بر هندیان غلبه نکرد بلکه آنکه بر هند غلبه کرد آن علم بود. این فرنگی‌ها که اکنون بهمه جا دست انداخته اند و انگلیز خود را با افغانستان رسانیده و فرنگ تونس را به قبضه تصرف خود در آورده واقعاً این تطاول و این دست درازی و این ملك گیری نه از فرنگ بوده است و نه از انگلیز بلکه علم است که هر جا عظمت و شوکت ظاهر میسازد. و جهل در هیچ جا چاره ندیده مگر آنکه سر خود را بخاك مذلت در پیشگاه علم مالیده اعتراف بر عبودیت خود نموده است. پس حقیقتاً هرگز پادشاهی از خانه علم بدر نرفته است و لکن این پادشاه حقیقی که علم بوده باشد هر وقتی پایتخت خود را تغییر داده است گاهی از مشرق بمغرب رفته و گاهی از غرب بشرق رفته. ازین در گذریم اگر بر غنا و ثروت عالم نظر کنیم خواهیم دانست که غنا و ثروت نتیجه تجارت و صنعت و زراعت است و زراعت حاصل نمیشود مگر بعلم فلاح و کمتری [شیمی] و نباتات و هندسه. و صنعت حاصل نمیشود مگر بعلم فیزیک و کمتری [شیمی] و جراثقال و هندسه و حساب. و تجارت مبنی هر صنعت و زراعت است. پس معلوم شد که جمیع ثروت و غنا نتیجه علم است. پس غنا در عالم نیست مگر بعلم و غنا نیست بغیر از علم. و بالجمله جمیع عالم انسانی عالم صنایع است یعنی عالم علم است و اگر علم از عالم انسانی برآورده شود دیگر انسانی در عالم باقی نمی ماند. و چون بدین گونه است علم يك انسان را چون قوه ده نفر و هزار نفر و ده هزار نفر میکند و منافع انسانها از برای خود و برای حکومت‌ها بقدر علم آنهاست.

پس هر حکومتی را لازم است از برای منفعت خود در تأسیس علوم و نشر معارف بکوشد چنانچه اگر يك شخص را باغچه بوده باشد از برای نفع خود لازم است که در تسطیح ارض و اصلاح اشجار و نباتات آن بقانون فلاحت بکوشد. همچنین حکام را لازم است که برای منفعت خویشان در نشر علوم سعی نمایند و چنانچه اگر صاحب باغچه در اصلاح آن بقانون فلاحت کوتاهی بورزد زیان آن بر خود او راجع میشود همچنین اگر پادشاهی در نشر علوم میانه رعایای خود کوتاهی کند ضرر آن بر آن حکومت عاید خواهد شد. چه فایده است پادشاه را ازین که بر جماعتی عراة و حفاة حکم مینماید و اینگونه حکومت را چه سان میتوانی که حکومت نامی.

چون شرف علم اندکی معلوم شد، اکنون میخواهیم که سخن چند در مراتب علوم و تعلیم و تعلم بگوئیم. پس باید دانست که هر علمی را موضوعی خاص است و بغیرار لوازم و عوارض آن موضوع خاص در چیزی دیگر بحث نمیکند مثلاً علم فیزیک از خواص اجسام که در عالم خارج موجود است و بر آن کیفیت خاصه خود میباشد بحث میکند و بر امور دیگر که در عالم انسانی لازم است متعرض نمیشود. علم کیمیا یعنی «کتری» در خواص اجسام از حیثیت تحلیل و ترکیب سخن میراند. و علم نباتات یعنی علم بوتانی فقط نباتات را موضوع بحث خود قرار میدهد. و علم حساب از کم منفصل و هندسه از کم متصل بحث میکند و همچنین سایر علوم. هیچ يك ازین علوم در امور خارجه از موضوع خودها بحث نمیکند. اگر ما خوب ملاحظه بکنیم خواهیم دانست که هر یکی ازین علوم که موضوع آنها امری است خاص بمنزله عضوی است از برای شخص علم. و هیچ یکی ازینها منفرداً و منفصلاً

نمی‌تواند که حفظ وجود خود را نماید و موجب منفعت از برای عالم انسانی بشود. چونکه هر یکی ازین در وجود خود مربوط بعلم دیگر است مانند ارتباط حساب بهندسه. و این احتیاج آن علم بعلوم دیگر از خود آن علم فهمیده نمیشود و ازین است که اگر آن علم منفرد بوده باشد ترقی در او حاصل نمیشود و نه هم پایدار خواهد ماند. پس علمی باید که آن بمنزله روح کلی از برای جمیع علوم بوده باشد تا آنکه صیانت وجود آنها را نموده هر یکی از آنها بموارد خود بکار برد و سبب ترقی هر یکی از آن علوم گردد. و آن علم که بمنزله روح جامع و پایه قوت حافظه و علت مبقیه بوده باشد آن علم فلسفه یعنی حکمت است زیرا آنکه موضوع آن عام است علم فلسفه است که لوازم انسانی را بر انسان نشان میدهد و حاجات بعلوم را آشکار میسازد و هر یک از علوم را بموارد لایقه خود بکار میبرد اگر فلسفه در امتی از امت نبوده باشد و همه آحاد آن عالم بوده باشند با آن علومیکه موضوعات آن خاص است ممکن نیست که آن علوم در آن امت مدت یک قرن یعنی صد سال بماند و ممکن نیست که آن امت بدون روح فلسفه استنتاج نتایج از آن علوم کند. دولت عثمانی و خدیویت مصر از مدت شصت سال است که مدارس از برای تعلیم علوم جدیده گشوده اند و تا هنوز فایده از آن علوم حاصل نکرده اند و سبب این است که تعلیم علوم فلسفه در آن مدارس نمیشود و بسبب نبودن روح فلسفه ازین علومی که چون اعضا میباشند تمره‌ای ایشان را حاصل نیامده است و بلا شك اگر روح فلسفه در آن مدارس می‌بود در این مدت شصت سال از بلاد فرنگ مستغنی شده خود آنها در اصلاح ممالک خویش بر قدم علم سعی می‌نمودند و اولاد خود را هر ساله از برای تعلیم ببلاد فرنگ نمی

فرستادند و استادها از آنجا برای مدارس خودشان دعوت نمینمودند و میتوانم بگویم که اگر روح فلسفی در يك امت یافت بشود و یا آنکه در آن امت علمی از آن علوم که موضوع آنها خاص است نبوده باشد بلا شك آن روح فلسفی آنها را بر استحصال جمیع علوم دعوت میکند. مسلمانان صدر اول را هیچ علمی نبود لکن بواسطه دیانت اسلامیة در آنها يك روح فلسفی پیدا شده بود و بواسطه آن روح فلسفی از امور کلیه عالم ولوازم انسانی بحث کردن گرفتند و این سبب شد که آنها جمیع آن علوم را که موضوع آنها خاص بود در زمان منصور دوانقی از سریانی و پارسی و یونانی بزبان عربی ترجمه نموده در اندک زمانی استحصال نمودند. فلسفه است که انسان را بر انسان می‌فهماند و شرف انسان را بیان میکند و طرق لائقه را باو نشان میدهد. هر امتی که رو بتنزل نهاده است اول نقصی که در آنها حاصل شده است در روح فلسفی حاصل شده است پس از آن نقص در سایر علوم و ادب و معاشرت آنها سرایت کرده است. چون مراتب علوم و شرف فلسفه معلوم شد اکنون میخواهیم اندکی سخن در کیفیت تعلیم و تعلم مسلمانان بگوئیم. پس میگوئیم مسلمانان درین عهد در تعلیم و تعلم خود هیچ فایده ملاحظه نمیکند مثلاً علم نحو میخوانند و غرض از علم نحو آن است که کس لغت عربی را استحصال کرده قادر بر گفتن و نوشتن شود و حال آنکه مسلمانان در این زمان علم نحو را مقصود بالاصاله قرار داده سالهای دراز صرف افکار فیلسوفانه بلا فایده در علم نحو میکنند حال آنکه بعد از فراغت نه قادر بر تکلم عربی هستند و نه قادر بر نوشتن عربی و نه قادر بر فهمیدن آن. علم معانی و بیان که آنرا لیتریور [ادبیات] میگویند آن علم است که بدان انسان منشی و خطیب و شاعر

کردد و حال اینکه ما می‌بینیم در این جزو زمان بعد از تحصیل کردن آن علم قادر بر تصحیح کلمه یومیه خود هم نمیشوند و علم منطق که میزان افکار است باید هر شخص که او را استحصال کند قادر گردد بر تمیز هر حقی از هر باطلی و هر صحیحی از هر فاسدی و حال آنکه ما می‌بینیم که دماغهای منطقیهای ما مسلمانان پر است از جمیع خرافات و واهیات بلکه هیچ فرقی در میان افکار اینها و افکار عوام بازاری یافت نمیشود. علم حکمت آن علمی است که بحث از احوال موجودات خارجیه میکند و علل و اسباب و لوازم و ملزومات آنها را بیان میکند و عجب آن است که علمای ما صدری او شمس البارعه میخوانند و از روی فخر خودشانرا حکیم مینامند و با وجود این دست چپ خود را از دست راست نمیشناسند و نمی‌پرسند که ما کیستیم و چیستیم و ما را چه باید و چه شاید و هیچ گاه از اسباب این تار برقی‌ها [الکتریک] و آگنیوتها [بزرگان هندی کشتی بخاری] و ریل‌گاراها [آهن‌پیکه راه آهن روی آنها راه میرود] سؤال نمیکند. عجب تر آن است که لمپنی در پیش خود نهاده از اول شب تا صبح شمس البارعه را مطالعه میکنند و یکبار درین معنی فکر نمیکند که چرا اگر شیشه‌اورا برداریم دود بسیار از آن حاصل میشود و چون شیشه را بگذاریم ازو پیدا نمیشود. خاک بر سر اینگونه حکیم و خاک بر سر اینگونه حکمت!

حکیم آن است که جمیع حوادث و اجزای عالم ذهن او را حرکت بدهد نه آنکه مانند کورها در یکرایی راه برود که هیچ نداند که استیشن [ایستگاه] و پایان آن کجاست. علم فقه مسلمانان حاوی است مر جمیع حقوق منزلیه و حقوق بلدییه و حقوق دولیه را پس میباید شخصیکه متوغل در علم فقه

شود لائق آن باشد که صدر اعظم ملکی شود یا سفیر کبیر دولتی گردد و حال آنکه ما فقهای خود را می‌بینیم بعد از تعلیم این علم از اداره خانه خود عاجز هستند بلکه بلاهت را فخر خود می‌شمارند. و علم اصول عبارت است از فلسفه شریعت یعنی فیلولوزوفی آف لا [حکمت قوانین] که در آن علم حقیقت، صحت و فساد و منفعت و مضرت و علل تشریح احکام، بیان میشود و البته یک شخص که این علم را بخواند میبایست که قادر شود بر وضع قوانین و اجرای مدنیت در عالم. و حال آنکه ما می‌بینیم که خوانندگان این علم در مسلمانان محروم هستند از دانستن فوائد قوانین و قواعد مدنیت و اصلاح عالم.

چون حال این علما معلوم شد میتوانیم بگوئیم که علمای ما درین زمان مانند قبیله بسیار بسیار باریکی هستند که بر سر او یک شعله بسیار خردی بوده باشد که نه اطراف خود را روشنی میدهد و نه دیگران را نوری می‌بخشد. عالم حقیقتاً نور است اگر عالم باشد. پس اگر عالم عالم است میبایست که بر همه عالم نور پاشد و اگر بر همه عالم نور او نرسد اقلماً میباید که قطر خود را و یا شهر خود را و یا قریه خود را و یا خانه خود را منور سازد و این چه عالمی است که خانه خود را هم منور نمیکند و عجب تر از همه اینها آنست که علمای ما درین زمان علم را دو قسم کرده‌اند یکی را میگویند علم مسلمانان و یکی را میگویند علم فرنگ. و ازین جهت منع میکنند دیگران را از تعلیم بعضی از علوم نافع و این را نمی‌فهمند که که علم آن چیز شریفی است که بهیچ طائفه نسبت داده نمیشود و بجیزی دیگر شناخته نمیشود بلکه هر چه شناخت میشود بعلم شناخته میشود هر طائفه که معروف میگردد بعلم معروف میگردد و انسانها را باید بعلم نسبت داد نه علم را به

انسانها. چه بسیار تعجب است که مسلمانان آن علومى که بارسطو منسوب است آنرا بغایت رغبت میخوانند گویا که ارسطو یکی از اراکین مسلمانان بوده است. اما اگر سخنى بگلیلیو [غالبه] و نوتون و کپلر نسبت داده شود آنرا کفر میانکارند. پدر و مادر علم برهان است و دلیل نه ارسطو است و نه گلیلیو. حق در آنجاست که برهان در آنجا بوده باشد و آنها که منع از علوم و معارف میکنند بزعم خود صیانت دیانت اسلامیه را مینمایند. آنها فی الحقیقت دشمن دیانت اسلامیه هستند نزدیک ترین دین‌ها بعلوم و معارف دیانت اسلامیه است و هیچ منافاتی در میانه علوم و معارف و اساسهای دیانت اسلامیه نیست. امام غزالی که آنرا حجة الاسلام میگویند در کتاب *منفذ من الضلال* میگوید: آن شخصیکه میگوید که دیانت اسلامیه منافی ادله هندسیه و براهین فلسفیه و قواعد طبیعیه است آنشخص دوست جاهل اسلام است و ضرر این دوست جاهل بر اسلام زیاده است از ضرر زندیقها و دشمنهای اسلام چونکه قواعد طبیعیه و براهین هندسیه و ادله فلسفیه از جمله بدیهیات است پس کسی که بگوید که دین منافی بدیهیات است پس لا محاله حکم بر بطلان دین خود کرده است و چون اول تربیتی که برای انسان حاصل میشود تربیت دینی است زیرا آنکه تربیت فلسفی حاصل نمیشود مگر از برای جماعتی که اندکی از علم خواننده قادر بر فهم براهین و ادله بوده باشد ازین جهت میتوانیم بگوئیم که هرگز اصلاح از برای مسلمانان حاصل نمی شود مگر آنکه رؤسای دین ما اولاً اصلاح خود را پیش گیرند و از علوم و معارف خویش ثمره بردارند. و حقیقت چون نظر شود دانسته میشود که خرابی و تباهی که از برای ما حاصل شده است این تباهی اولاً در علما و رؤسای دین ما حاصل شده

است پس از آن در سایر امت سرایت کرده است. اکنون از شما معذرت می‌خواهم بجهت آنکه خلف و عده پرنسپل موجب آن شد که این مقاله را باختصار ادا نمودم فقط. (۱)

جمال‌الدین حسینی

نمونه از ادبیات غرب

بازی زندگی

در انقلاب ادبی، تجدید فکر و موضوع بیشتر از مجدد الفاظ و اسلوب، اهمیت دارد. خوبست ادبا و شعرای ایران قدری هم ترجمه و اقتباس افکار شعرای غرب بپردازند و مقام ادبیات منشور را هم بشناسند و به افکار و معانی پیش از الفاظ اهمیت بدهند تا بتوانند روحی تازه بکالبد ادبیات فارسی بدمند. ما منتظر نمونه‌های دیگر از ادبیات غرب هستیم. ایران‌شهر

آیا می‌خواهید بازی زندگی را در جعبه شعبده من تماشا کنید؟ پس بیایید دزدین جعبه نگاه کنید که میدان بازی زندگی را بشکل بسیار کوچکی برای شما نمایش خواهد داد. اما خیلی نزدیک نیاید زیرا آنوقت چشمهای شما بجای بازیهای جعبه، خود شما را خواهند دید، شما باید این نمایش را فقط با چشم محبت و در زیر شعاع مشعل عشق تماشا کنید! حالا بیایید خوب تماشا کنید که چگونه چطور صفحه این جعبه که نمونه‌ای از میدان کشتن و کوشش جهان زندگی است هیچ وقت خالی نمیماند، یکی میرود و یکی می‌آید، یکی می‌افتد و دیگری

(۱) بدبختانه تاکنون شخص با همی پیدا نشده که بمخارج طبع تاریخ زندگی این حکیم و سیاسی بزرگ ایران که جزو انتشارات ایران‌شهر اعلان شده کمک کند. ایران‌شهر